

نسبت میان باور دینی و «ارزشمندی زندگی» با نظر به دیدگاه علامه طباطبایی در *المیزان*

مسعود میرزایی فیروزی^۱

مینو حجت^۲

میترا (زهرا) پورسینا^۳

چکیده

این مقاله به مسئله «معنای زندگی»، به معنی ارزشمندی زندگی، که یکی از بحرانهای معنوی انسان امروز است، می‌پردازد. در این راستا، ضمن طرح نظریات طبیعت‌باوران در این خصوص، از میان بیانات علامه طباطبایی در *سراسر المیزان*، دیدگاهی فراطبیعت‌باور و خدامحور را استخراج کرده‌ایم. بنا بر این دیدگاه، زندگی در این دنیا بدون باور به خدا و حیات پس از مرگ پوچ و لهُو و لعب است؛ اما انسان می‌تواند با ایمان و عمل صالح، به مقام خلافت الهی، و به این ترتیب به زندگی‌ای به‌غایت معنادار، دست یابد.

❖ تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۸

۱. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران، mirzaei.f@ut.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه شهید بهشتی، m-hojjat@sbu.ac.ir

۳. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، m-poursina@sbu.ac.ir

دعوی این مقاله این است که با توجه به ذومراتب بودن مفهوم ارزش و تفاوت سطح ارزشمندی زندگی، می‌توان گفت که در عین حال که ارزش حیات بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ در مقایسه با ارزش حیات موردنظر علامه مایل به هیچ است، از منظر ذهنی شخص صاحب زندگی چنین نیست. در عین حال، حتی از منظر عینی می‌توان میان دیدگاه فراطبیعت‌باور علامه و نظریه‌های طبیعت‌باور جمع کرد و نتیجه گرفت که هر یک از این دو درصددند تا شرایط دستیابی به مرحله خاصی از ارزشمندی زندگی را بیان کنند.

واژگان کلیدی: ارزش زندگی، خدا باوری، علامه طباطبایی، طبیعت‌باوران، ذومراتب بودن، فراطبیعت‌باوری.



مقدمه

پرسش از «معنای زندگی» به عنوان مسئله‌ای وجودی یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی است که امروزه در کانون توجه قرار گرفته است؛ اما این تعبیر به سه معنی کمابیش متفاوت به کار می‌رود. در این مقاله مسئله معنای زندگی تنها به یکی از این معانی محل بحث است.

۱. معنی «معنا»

فیلسوفان مدرن معتقدند که «معنا»^۱ ممکن است به یکی از این معانی به کار رود: الف- مطلوب، غایت و هدف^۲؛ ب- اهمیت، اعتبار و ارزش^۳؛ ج- فایده، نقش و کارکرد^۴.

بحث «ارزشمندی زندگی» که ذیل بحث «معنای زندگی» قرار می‌گیرد و به باور بعضی همچون نیلسن^۵ مترادف با «معناداری زندگی» است^۶، از مباحث مهم و نوپیدای انسان معاصر و از مهم‌ترین بحران‌های معنوی انسان مدرن است که امروزه بخشی از مباحث حوزه‌های فلسفه، روان‌شناسی، فلسفه دین و فلسفه اخلاق را به خود اختصاص داده است. هریک از اندیشمندان از منظری خاص به این مسئله نگریسته‌اند و مواضع مختلفی در خصوص آن اتخاذ کرده‌اند. برخی از مواضع دینی به آن پرداخته‌اند و عده‌ای هم از منظری غیردینی.

دیدگاه‌های مختلف در باب «ارزش زندگی» را می‌توان به این انواع تقسیم کرد: ۱. دیدگاه‌های قائل به پوچی و بی‌ارزشی زندگی، ۲. دیدگاه‌های قائل به معنا و ارزش حداقلی (طبیعت‌باوران)، ۳. دیدگاه‌های قائل به معنا و ارزش حداکثری (فراطبیعت-باوران)، ۴. دیدگاه‌های ناطبیعت‌گرا.

۱. meaning

۲. purpose

۳. value

۴. function

۵. Kai Nielson

۶. نگاه کنید به: نیلسن (۱۳۹۰)، فلسفه زبانی و معنای زندگی»، ترجمه محمد آزاده.

بر اساس دیدگاه اول، زندگی پر از درد و رنج انسان در نهایت با مرگ به پایان خود می‌رسد، بدون اینکه به نتیجه ارزشمندی بینجامد.

بر اساس دیدگاه دوم، زندگی حتی بدون خدا و یا روح می‌تواند معنادار و ارزشمند باشد و گونه‌های خاصی از زندگی در عالمی صرفاً مادی می‌تواند برای معناداری زندگی کافی باشد و می‌توان با تکیه بر ارزش‌های این جهانی و ارتباط مناسب با امور ارزشمند همچون خلاقیت، کشف نظریه‌های علمی، عشق به خانواده، شفقت نسبت به انسان‌ها و امثال آن، به زندگی ارزش و معنا بخشید. البته طبیعت‌باوران انکار نمی‌کنند که معنا و ارزش ممکن است به‌واسطه ارتباط با قلمروی روحانی حاصل آید (Metz, 2007, p. 5).

بر اساس دیدگاه سوم، زندگی فقط در ارتباطی مناسب با یک موجود روحانی ممکن است معنا یابد. اگر آن موجود روحانی وجود نداشته باشد یا شخص موفق نشود که ارتباط مناسبی با آن برقرار کند، آن‌گاه زندگی آدمی بی‌معنا می‌گردد (Metz, 2007, p. 5). طبق این دیدگاه، سعادت و کمال انسان از همان لحظه ارتباط و در همین زندگی دنیوی آغاز خواهد شد.

بر اساس دیدگاه چهارم، برای کسب معنا و ارزش زندگی نه نیازی به قابلیت‌ها و امکانات این جهان مادی است و نه نیازی به عالمی ماورای عالم مادی؛ بلکه به مدد یک سلسله اصول یا پیش‌فرض‌های صرفاً عقلی، مانند اصول اولیه اخلاق، می‌توان به یک زندگی معنادار و باارزش دست یافت (Metz, 2005, V. 34, P. 312). این دیدگاه را نیز، بنا بر آنچه بعد از این مورد بحث قرار می‌گیرد، می‌توان جزو دیدگاه‌های قائل به ارزش حداقلی دسته‌بندی کرد.

اگرچه بحث معنای زندگی از سالیان دور و با عناوینی همچون هدف خلقت، فلسفه آفرینش و ضرورت بعثت و معاد، مورد توجه دانشمندان دیار ما بوده است و امروزه نیز در رشته‌هایی چند، موضوع بحث و بررسی علمی است، اما اولاً از منظر بحث‌های امروزی مطرح در این زمینه و ثانیاً در حوزه آرای علامه طباطبایی در خصوص این

موضوع، به‌ویژه در مقایسه با نظریه طبیعت باوران، کار قابل توجهی صورت نگرفته است.

کارهایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته در واقع ناظر بر غایت‌داری و هدفمندی زندگی است و در آنها ارزش زندگی چیزی جدا از غایت‌داری تفسیر نشده است.

بنابراین تحقیق حاضر تلاش می‌کند تا با واکاوی سخنان علامه و مقایسه و تطبیق آن با نظریه طبیعت باوران، ضمن سؤال از «معنای زندگی»، به بحث درباره «ارزش» پرداخته، به این سؤال پاسخ دهد که از دیدگاه ایشان و طبیعت باوران، زندگی در چه صورت ارزشمند و شایسته زیستن، و در چه صورتی بی‌معنا و بی‌ارزش خواهد بود و نسبت میان این ارزشمندی و باور به وجود خدا و زندگی پس از مرگ چگونه است؛ و در پایان به مقایسه و نتیجه‌گیری پردازد.

۲. ارزشمندی زندگی و وجود خدا و زندگی پس از مرگ

۲-۱. بوجی و بی‌ارزشی زندگی

برخی از متفکران معتقدند که زندگی پدیده بوج و بی‌معنایی است و ارزش زیستن ندارد و تمام تلاش‌های ما برای معنا دادن به زندگی نوعی فریب دادن خود است. شوپنهاور^۱ معتقد است که زندگی شر است، برای آنکه رنج مایه و حقیقت اصلی آن است و لذت چیزی جز فقدان رنج نیست. درحقیقت، انسان آنچه را که از خیرات و برکات زندگی در اختیار دارد حس نمی‌کند و برای آن ارزشی قایل نیست و فقط هنگامی که آنها را از دست می‌دهد به ارزششان پی می‌برد؛ لذا زندگی شر است چون: «زندگی همچون آونگی میان رنج و ملال در حرکت است ... پس از آنکه انسان همه

۱. Arthur Schopenhauer

رنج و عذاب‌ها را به مفهوم دوزخ بدل ساخت، برای بهشت چیزی جز ملال باقی نماند»
(Schopenhauer, 1957, p. 401).

از نظر سارتر^۱، انسان مایل است که خود ماهیت خود را تعریف کند و خود زیربنای وجود خود شود؛ یعنی موجودی خودمختار و مستقل از غیر؛ اما تحقق چنین هدفی با شکست مواجه است؛ زیرا او در کسب ماهیت خود، محتاج دیگران است که از سر اختیار و اراده، ماهیت او را به رسمیت بشناسند؛ چون هستی او یک هستی لغیره است. بنابراین انسان همواره نیازمند نگاهی است که صاحب آن موجودی مختار باشد. از سوی دیگر، من کاملاً نیاز دارم که بدون دیگران باشم؛ چراکه هستی دیگران خودمختاری و استقلالی را که در جستجوی آنم از بین می‌برد. به همین سبب تلاش می‌کنم تا دیگری را تحت سلطه خود درآورم و در این صورت او استقلال خود را از دست خواهد داد و به تعبیری، شیء می‌شود؛ لذا نگاه او دیگر توانایی لازم برای ماهیت بخشی به من را ندارد. از طرف دیگر، دیگران نیز در تلاش‌اند تا مرا تحت سلطه خود درآورند؛ پس زندگی جهنم است؛ زیرا زندگی کشمکش دائم با دیگران بر سر کسب هویت است؛ لذا انسان هرگز نمی‌تواند به استقلال و خودکفایی دست یابد و این مایه اضطراب و بی‌معنایی زندگی انسان شده است. سارتر می‌افزاید که اگرچه برای مدتی نقشی را بازی می‌کنیم و وقتی خسته شدیم نقش دیگری را انتخاب می‌کنیم و این نقش‌ها معنا دارند، اما کل زندگی فاقد معناست؛ زیرا نیاز بنیادین ما را به معنا سیراب نمی‌کند (Young, 2014, pp. 143-159).

آلبر کامو^۲ نیز در اسطوره سیسفوس بر بیهودگی و بی‌معنایی زندگی تأکید می‌کند. او می‌نویسد: «تنها یک مسئله فلسفی واقعاً جدی وجود دارد و آن هم خودکشی است. مهم‌ترین پرسشی که فلسفه باید پاسخ بگوید این است که "آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه"». به باور وی زندگی، فی‌نفسه، امری عبث و پوچ است و کل هستی

۱. Jean Paul Sartre

۲. Albert Camus

انسان، همچون سیسفوس، صرف رسیدن به هیچ می شود و این بهایی است که باید برای شور زندگی در جهان پرداخت. وی می افزاید که خودکشی اعترافی است به اینکه «زندگی به زحمتش نمی ارزد»؛ چراکه هیچ دلیل جدی و عمیقی برای زندگی کردن وجود ندارد و این همه جنب و جوش روزمره نامعقول و رنج بردنی بیهوده است. ما دائماً و به دلایل مختلف و پیش از همه به دلیل عادت، خود را مشغول انجام دادن کارها و حرکاتی می کنیم که زندگی به ما تحمیل می کند؛ لذا خودکشی درحقیقت اعترافی است به اینکه زندگی و این عادت چه قدر مضحک و مسخره و بی معناست (Camus, 1955, pp. 4-6) وی می نویسد:

پس این احساس پیش‌بینی‌ناپذیر که ذهن را از خوابی که برای زندگی ضروری است محروم می کند چیست؟ جهانی که بتواند حتی با استدلالی ضعیف تبیین شود، جهانی آشناست؛ اما از سوی دیگر، در عالمی که به یکباره از اوهام و نور تهی گشته، انسان احساس بیگانگی و غربت می کند. غربت‌گزینی‌اش چاره‌ناپذیر است؛ چراکه از یاد خانهٔ ازدست‌رفته یا امید سرزمینی موعود بی‌نصیب مانده است. این جدایی میان انسان و این زندگی، میان بازیگر و صحنه، به معنای واقعی کلمه احساس پوچی است (Camus, 1955, p. 6). از نظر کامو، اکنون که جهان در برابر فریادهای استغاثهٔ انسان بی‌اعتناست و فریادرسی نیست، او باید معنا را در وجود خود و در زندگی خود بیابد (Camus, 1955, p. 8).

در برابر این دیدگاه، برای اندیشمندانی دیگر، مسئلهٔ خدا و زندگی پس از مرگ نقشی مهم در ارزشمند بودن یا نبودن زندگی ایفا می کند. دربارهٔ نوع وابستگی ارزشمندی زندگی به مفهوم خدا و زندگی پس از مرگ اقوال مختلفی وجود دارد که به آنها می پردازیم.

۲-۲. امکان ارزشمندی زندگی بدون وجود خدا و زندگی پس از مرگ

به گفتهٔ لوک فری^۱ این فکر که باید عقیده‌ای را بپذیریم به این دلیل که مرجعی فکری، هر مرجعی که باشد، این گونه دستور داده است، ذاتاً نزد اندیشمندان مدرن به قدری منفور است که در تعریف دقیق ایشان فقط می‌توان به همین نکته بسنده کرد (فری، ۱۳۸۶، ص. ۳۷).

عده‌ای از اندیشمندان که به وجود خدا و زندگی پس از مرگ قائل نیستند، معتقدند که معنای کشفی برای زندگی وجود ندارد؛ اما بر این باورند که زندگی بدون وجود خدا و زندگی پس از مرگ هم ممکن است با جعل معنایی برای آن، کاملاً ارزشمند باشد. به تعبیر دیگر، چنین نیست که معنایی برای زندگی ما انسان‌ها وجود داشته باشد و تنها کاری که لازم باشد انجام دهیم تا به آن معنا راه یابیم روشن کردن ذهن خودمان نسبت به آن معنای موجود باشد؛ بلکه معنایی برای زندگی ما وجود خواهد داشت، فقط در صورتی که خودمان این معنا را برای زندگی مان بسازیم و جعل کنیم.

راسل^۲ یکی از این افراد است که معتقد است ما باید با جعل معنایی برای کل زندگی و سوق دادن زندگی در جهت آن، به زندگی ارزش و معنا بدهیم. بر این اساس او خود سه راه پیشنهاد می‌کند: شوق شوریدگی عشق، شوق راه‌جویی به دانش، شوق از میان برداشتن رنج‌های آدمیان (Russell, 1967, p. 3). راسل بر این باور است که دین و ایمان به موجودی برتر و متعالی در جهان، بیش از آنکه منشأ خیر باشد، منشأ شر بوده و ناپدید شدن آن امری میمون و مبارک است. او بر بی‌هدفی جهان تأکید می‌ورزد و معتقد است که ما در جهانی زندگی نمی‌کنیم که حامی ارزش‌های ما باشد؛ پس آرمان‌های انسان مجعول خود اویند و این جهان در خصوص این آرمان‌ها و ارزش‌ها کاملاً بی‌اعتناست. انسان در این جهان مرده و بی‌هدف، تنها و بی‌کس است. به باور وی، این علم است که مسبب اصلی این اوضاع و احوال است. او در مقاله‌ای تحت عنوان «عبادت آزاد مردان» می‌نویسد: «جهانی که علم تجربی به ذهن ما ارائه می‌دهد، اجمالاً

۱. Luc Ferry

۲. Bertrand Russell

چنین است؛ بلکه حتی بی‌هدف‌تر و فاقد معناتر است. از این پس آرمان‌های ما، اگر اصلاً جایی داشته باشند، باید در چنین جهانی جایگاهی یابند ... و [انسان] در پرستشگاهی که به دست خود او ساخته شده است، پرستش کند» (به نقل از استیس، ۱۳۸۲، ص. ۱۱۰-۱۱۱).

گروهی دیگر بر این باورند که نیازی نیست به جعل معنایی برای کل زندگی پردازیم. همین که به جعل معنایی برای تک‌تک آنات و لحظه‌های زندگی مان پردازیم برای معناداری و ارزشمندی زندگی مان کفایت می‌کند.

استیس^۱ بر این باور است که باید از توهم بزرگ دینی که نظام جهان را اخلاقی و خیر و تابع قصد و طرحی حکیمانه و هدفدار ساخته‌ خالقی خیرخواه و مهربان می‌داند، دست برداشت و در عوض با مجموعه‌ای از توهمات کوچک از قبیل شهرت، افتخار، قدرت، پول، علامت‌ها، آرم‌ها، مراسم و شعایر و ... به زندگی خود معنا داد. وی معتقد است که افرادی چون هاکسلی^۲، جان استوارت میل^۳ و دیوید هیوم^۴ بدون هیچ دینی زندگی باشکوه و بسیار خوبی داشته‌اند و می‌توان با انتظار امر محال نداشتن و شاکر و ممنون دل‌خوشی‌های کوچک بودن، با رضایت و طیب خاطر تمام زندگی کرد (استیس، ۱۳۸۲، ص. ۱۲۱-۱۲۲).

نیلسن نیز معتقد است که سؤال از معنای زندگی درحقیقت به سؤال از ارزش زندگی برمی‌گردد و سؤالاتی از قبیل «معنای زندگی چیست؟» سؤالاتی است در رابطه با رفتار انسان و اینکه اساساً زندگی ارزش ادامه دادن دارد یا نه. مقصود این است که آیا در زندگی چیزهای واقعاً ارزشمندی وجود دارد. وی معتقد است که سؤال «آیا زندگی معنایی دارد» سؤال قابل درکی است که شایسته پاسخ‌های شفاف و غیرمتافیزیکی است.

۱. W. T. Stace

۲. Huxley

۳. John Stuart Mill

۴. David Hume

نیلسن می‌افزاید اینکه بگوئیم چون همه چیز از بین می‌رود، پس هیچ چیز ارزش ندارد، و حتی از این بدتر، اینکه چون انسان می‌میرد پس همه چیز بیهوده است، مستلزم یک فرض اشتباه است؛ زیرا مرگ منجر به این نتیجه نمی‌شود که همه چیز بیهوده است. از سوی دیگر، این نکته که چیزی پایان‌پذیر است، می‌تواند آن را با ارزش کند. وی معتقد است که پاسخ سؤال «معنای زندگی چیست؟» این است که البته چیزهایی وجود دارند که موضوع آرزو و ترجیح و تأیید و تحسین ما انسان‌ها واقع می‌شوند. لذا سؤال ما غیرقابل پاسخ دادن نیست و نیازی هم به افسونگری‌های متافیزیکی نداریم (نیلسن، ۱۳۹۰، ص. ۸۸-۹۵).

تیلور^۱ از دیگر متفکرانی است که در این گروه قرار می‌گیرند. وی در پاسخ به این سؤال که آیا زندگی ارزش و معنایی دارد، بر این باور است که باید بین نگاه بیرونی و نگاه درونی به زندگی تفکیک قائل شد. از نگاه بیرونی، زندگی هر موجود زنده‌ای، به حسب ظاهر، چیزی جز تکرار یک فرایند و جریان معین الی‌الابد و از نسلی به نسل دیگر نیست. درحقیقت، حیات به ماشین عظیمی می‌ماند که از خودش تغذیه می‌کند و بدون منظور برای همیشه کار می‌کند و ما انسان‌ها نیز قسمتی از این زندگی هستیم؛ لذا بیشتر اهداف و یا همه آنها اهمیت ماندگاری ندارند و زمانی هم که به یکی از اهداف خود می‌رسیم، فوراً به دنبال هدف یا اهداف بعدی می‌رویم؛ گویی که هرگز هدف قبلی وجود نداشته است؛ در حالی که میان هدف بعدی با هدف قبلی تفاوتی وجود ندارد. به اعتقاد وی، بی‌معنایی و بی‌ارزشی زندگی ناشی از نگاه از بیرون به زندگی است؛ در حالی که اگر از دیدگاه درونی به زندگی خود بنگریم، زندگی معنادار و ارزشمند است و درمی‌یابیم که آن تلاش بی‌پایانی که به جایی نمی‌رسد، دقیقاً همان چیزی است که خودمان در پی آن هستیم و تمام توجیه و هدف این تلاش هم چیزی جز این نیست؛ لذا اشتیاق درونی انسان به انجام دادن همان کاری که در این دنیا به عهده او گذاشته شده

۱. Richard Taylor

است و تداوم آن الی غیرالنهاییه به او شوق زیستن را عطا می‌کند. تیلور در ادامه می‌افزاید:

«معنای زندگی از درون ما برمی‌آید، نه اینکه از بیرون به ما ارزانی شود. این معنا هم به لحاظ زیبایی و هم به لحاظ پایداری از هر بهشتی که تاکنون انسان‌ها در خواب و خیال دیده‌اند یا آرزویش را در سر پروراندند بسیار فراتر می‌رود»
(Taylor, 2000, pp. 24-28).

نیگل^۱ نیز قریب به همین مطلب را بیان کرده است. با نگاه درونی به زندگی، ما برای زندگی خود اهمیت خاصی قائلیم و کاملاً آن را جدی می‌گیریم و به دنبال تحقق بخشیدن به اهداف ریز و درشت زندگی خود هستیم؛ از پیروزی و موفقیت‌های خود خوشحال و از شکست‌هایمان غمگین و ناراحت می‌شویم. اما با نگاه بیرونی و بدون پیش‌فرض به زندگی، خود را موجوداتی بی‌منا و خودمحور می‌بینیم. به اعتقاد نیگل، منشأ احساس بی‌معنایی در زندگی تقابل و برخورد این دو دیدگاه است. وی معتقد است که احساس بی‌معنایی بهایی است که انسان باید برای خودآگاهی و قدرت تفکر و تعقل پردازد. نیگل می‌گوید که در عین حال نباید چنین احساسی را لزوماً شر و مذموم بدانیم؛ زیرا این احساس ریشه در قابلیت فکری انسان دارد و نباید لزوماً باعث نگرانی باشد؛ زیرا ساختمان وجودی انسان به گونه‌ای است که صرف‌نظر از احساس بی‌معنایی، همچنان زندگی را ارزشمند می‌داند و برای اهداف خاصی در زندگی ارزش قائل است و با تلاش برای تحقق بخشیدن به اهدافش در عمل خود را جدی می‌گیرد. بنابراین می‌توان بی‌معنایی زندگی را به طنز گرفت (Nagel, 1971, pp. 718-727).

دیدگاه علامه طباطبایی کاملاً متفاوت با دیدگاه‌های یادشده است. از منظر علامه، نمی‌توان در جهان، بدون خدا و زندگی پس از مرگ، با اقدام به جعل معنا زندگی کاملاً ارزشمندی داشت؛ بلکه زندگی انسان معنایی دارد که می‌توان آن را کشف کرد.

۱. Thomas Nagel

۲-۳. عدم امکان ارزشمندی زندگی بدون وجود خدا و زندگی پس از مرگ

۲-۳-۱. ارزش حیات انسانی از دیدگاه علامه

دیدگاه علامه در باب معنای زندگی کاملاً متکی بر دیدگاه خداپاورانه وی است. از این دیدگاه، آنچه در زندگی دنیوی انسان وجود دارد می‌تواند در شرایطی معنادار و ارزشمند باشد و در شرایطی دیگر بی‌معنا و پوچ. بر این اساس می‌توان برای حیات دو چهره تصویر کرد: چهره‌ای پوچ و چهره‌ای ارزشمند که چهره حقیقی حیات است.

۲-۳-۲. چهره‌های حیات

۲-۳-۲-۱. چهره پوچ حیات

چهره پوچ حیات عبارت است از زندگی محدود به حیات مادی و فناپذیر دنیوی که در مقایسه با حیات جاودان آخرت پوچ و بی‌ارزش است. علامه طباطبایی با بیان اینکه زندگی دنیوی استقلال، یعنی بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ، درحقیقت نوعی لهو و لعب است، پوچی و بی‌ارزشی این نوع حیات را نتیجه می‌گیرد. «لعب» عملی است که غرضی عقلایی بر آن مترتب نمی‌گردد، بلکه به منظور غرضی خیالی و موهوم انجام می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص. ۲۶۰) و «لهو» هر عملی است که آدمی را از مهماتش بازمی‌دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص. ۵۷) و چون زندگی استقلال‌دینا و بدون باور به خدا انسان را از کار مهم و اصلی او که رسیدن به حیات حقیقی است، بازمی‌دارد، پس درحقیقت نوعی لهو و لعب است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص. ۵۷).

اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که انسان با نگاه ابزاری به متاع دنیوی و با استفاده از آن جهت کسب فضایل، به کمال نهایی بار یابد؛ اما درعین حال برخی از انسان‌ها در برخورد با جاذبه‌های پرزرق‌وبرق و فریبنده دنیا مجذوب آنها می‌شوند و رسیدن به آن جاذبه‌های کاذب را هدف نهایی زندگی خود می‌پندارند؛ در نتیجه آثار مطلوب، که دستیابی به کمال نهایی و حیات طیبه است، بر زندگی این افراد مترتب نمی‌گردد و حیات ظاهری آنان، فی‌الواقع، حیاتی بی‌ارزش و مساوی با موت است. علامه زندگی افرادی را که خود را سرگرم لذایذ و تمتعات مادی می‌کنند، همان زندگی حیوانی می‌داند و این قبیل افراد را شبیه مردگانی می‌شمرد که از نعمت حیات محروم‌اند

(طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص. ۳۳۷) و در تعریف موت می نویسد: «موت عبارت است از اینکه آثار مطلوب از آن موجود بر آن موجود مترتب نشود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص. ۵۱).

وی با بیان اینکه زندگی دنیا بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ، عرضی زایل شدنی و سرابی باطل است، دیگر اوصاف آن را «متاع»، که وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دیگر است، «عرض» که خودی نشان می‌دهد و از بین می‌رود، «متاع غرور»، که به معنای هر چیز فریبنده است که آدمی را گول می‌زند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص. ۲۳۹)، زینت، تفاخر و تکاثر می‌داند که همه موهوماتی خیالی و قابل زوال‌اند که نه تنها باقی نمی‌مانند، بلکه هیچ کدام موجب جلب کمالی نفسانی و خیری حقیقی برای وی نمی‌شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص. ۱۶۴).

وی علت زینت‌یافتگی آنچه را که روی زمین است و جذابیت مظاهر آن را آزمایش افراد بشر معرفی می‌کند تا از این طریق سعادت‌مندان و طالبان حیات حقیقی از طالبان شقاوت و حیات زودگذر مادی ممتاز و متمایز شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص. ۲۴۰). علامه خاطر نشان می‌کند که منظور از پوچی و بیهودگی حیات دنیا این نیست که برخوردار از نعمت‌های دنیا مطلقاً ممنوع و نامطلوب باشد؛ زیرا برخوردار از نعمت‌های مشروع در حد اعتدال، نه تنها منع و حرمتی ندارد، بلکه ترک کلی دنیا ممنوع و نامطلوب است؛ زیرا این امر می‌تواند به نوعی موجب اختلال در امر آخرت شود. بنابراین از آنجایی که وصول به حیات حقیقی مستلزم تلاش و کوشش دنیوی است، باید از امکانات دنیوی نیز بهره‌مند شد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۱۳).

ایشان در ذیل آیه ۱۲۴ سوره طه خاطر نشان می‌کند افرادی که دنیا را یگانه مطلوب خود می‌دانند، دارای زندگی تنگ (معیشت ضنک) اند؛ زیرا علی‌رغم تلاش در جهت توسعه زندگی و رفاه بیشتر، به آن حد قانع نشده، مدام در حالتی از نارضایتی به سر می‌برند؛ نارضایتی نسبت به آنچه دارند؛ زیرا آن را کم می‌پندارند، و دل‌بستگی و حرص و ولع نسبت به آنچه ندارند. بنابراین چنین شخصی دائماً در میان آرزوهای برآورده‌نشده

و ترس از فراق آنچه برآورده شده است، به سر می‌برد و جز غم و اندوه، ترس و اضطراب و تعب و فرسودگی، چیزی نصیبش نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص. ۲۲۵).

علامه با اشاره به اینکه متاع حیات دنیا برای کسی که از یاد خدا اعراض می‌کند هیچ حسن و گشایشی ندارد، هرچند که مال فراوان و جاه و مقام بالایی داشته باشد، بیان می‌کند که این افراد از ابتهاج و خرمی‌ای که مؤمنان در سایه اطاعت از خداوند به آن دست می‌یابند، به دور می‌مانند و جز ذلتی که لازمه حیات حیوانی و مادی است و به جز حرص و آز و افتراس و تکالب و جهالت چیزی بر آن حاکم نیست، نتیجه‌ای نمی‌گیرند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص. ۱۴۲).

مرحوم علامه در ذیل آیه ۲۶ سوره رعد، با بیان اینکه «لعنت» به معنای دور کردن از رحمت و طرد از کرامت است، خاطر نشان می‌سازد که نظر استقلالی به حیات دنیا و اعتقاد به باطل و عمل بر طبق آن، آدمی را به لعنت و دوزخ و عیش ناگوار مبتلا می‌سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص. ۳۴۷-۳۴۸).

۲-۲-۳-۲. چهره حیات حقیقی

به نظر مرحوم علامه، زندگی‌ای که ارزش زیستن دارد و مطلوب قرآن کریم است، «حیات طیبه» نام دارد؛ حیاتی که اختصاص به انسان دارد و سایر جانداران از آن بهره‌ای ندارند. اما منظور از «حیات طیبه» چیست؟

مرحوم علامه در تفسیر آیه ۹۷ سوره نحل، «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحینه حیاة طیبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون»، می‌فرماید منظور از حیات طیبه حیات حقیقی و جدیدی است غیر از آن حیاتی که عمومی و مشترک میان انسان‌هاست؛ زیرا اگر مقصود همان حیات عمومی می‌بود که فقط صفتش تغییر می‌یافت، می‌فرمود «ما حیات او را طیب می‌کنیم» و نمی‌فرمود «ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم». بر همین اساس، جدید و حقیقی بودن این حیات از باب مجاز نیست؛ زیرا آیاتی که متعرض این حیات‌اند آثاری حقیقی همچون علم و ادراک و قدرت

جدید که دیگران از آن سهمی ندارند، برای آن نشان می‌دهند که او را قادر می‌سازند تا با چشم بصیرتی که یافته است، اشیاء و امور را آن‌گونه که هستند، رؤیت کند و امور حقیقی و باقی را از امور باطل و فانی که همان زندگی مادی دنیا و نقش و نگارهای فریبنده آن است، تمییز دهد و تنها با اعتزاز به عزت خدا و تعلق دل و جانش به پروردگار، جز رضایت و تقرب به وی چیز دیگری نمی‌خواهد و جز از فراق و دوری او هراسی ندارد؛ و در این صورت دیگر شیطان درون و برون نمی‌تواند با آرایش فریبنده متاع ناپایدار و فانی دنیا، او را خوار و ذلیل کند. چنین انسانی در طول مسیر زندگی خود جز حسن و زیبایی چیزی نمی‌بیند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۳۴۱-۳۴۲).

به نظر علامه وصول به حیات حقیقی که شریف‌تر و کامل‌تر از حیات دنیوی است و آمیخته با لهو و لعب نیست، زمانی میسر است که استعداد انسان به واسطه آراستگی به دین و دخول در زمره اولیای صالح خدا، کامل و به فعلیت رسیده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص. ۴۵). به عبارت دیگر، شرط وصول به چنین حیاتی برخوردار بودن از ایمان و عمل صالح است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۳۴۱) و دیگر هیچ قید و شرطی، از نظر سن و جنسیت یا قومیت و موقعیت اجتماعی، مطرح نیست. نکته حائز اهمیت این است که عبارت «عمل صالح» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام اعمال و فعالیت‌های مثبت و سازنده انسان را در زمینه‌های گوناگون، چه کوچک و چه بزرگ، شامل می‌شود.

به نظر علامه اعمال صالح و شایسته زمانی می‌تواند در وصول انسان به حیات طیبه مؤثر باشد که مقید به ایمان به خدای سبحان باشد. به باور وی این قید به معنای شرط است، چون عملی که همراه با ایمان نباشد حبط می‌شود و اثری بر آن مترتب نخواهد شد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۳۴۱). به تعبیر تفسیر نمونه، اگر انگیزه ایمان در کار نباشد، غالباً عمل آلوده می‌شود و آفاتی همچون عجب و ریا و تظاهر و خودبینی و تقلب و منت‌گذاری و امثال آن در آن راه می‌یابد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ص. ۳۹۳).

این حیات جدید و اختصاصی جدای از زندگی سابقی که همه انسان‌ها در آن مشترک‌اند نیست. درعین‌اینکه غیر آن است، با همان است و اختلافشان به مراتب است نه به عدد. بنابراین نباید تصور شود که افرادی که به حیات طیبه دست می‌یابند، دارای دو نوع زندگی‌اند؛ بلکه زندگی این افراد قوی‌تر و روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۳۴۳).

ممکن است این سؤال پیش آید که این حیات طیبه چه آثار و ویژگی‌هایی دارد که انسان‌های واجد آن حیات را از دیگران ممتاز می‌کند؟ آیا این حیات، افزون بر تفاوت در کیفیت، با حیات موقت دنیوی تفاوت در کمیت نیز دارد یا نه؟ علامه ضمن بیان این مطلب که امکان ندارد که مرگ بر زندگی حقیقی انسان عارض شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص. ۳۰۳)، خاطر نشان می‌کند انسانی که به چنین حیاتی دست می‌یابد، در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و لذت و سروری درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد و نمی‌توان گفت که چگونه است؛ زیرا چنین افرادی در حیاتی دائمی و زوال‌ناپذیر، نعمتی باقی و فناپذیر و لذتی خالص از الم و کدورت و خیر و سعادت غیر آمیخته به ذلت و شقاوت به سر می‌برند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۳۴۲)؛ در امنیت و سلامتی که مشوب با خوف و خطر نیست و سعادت و لذتی که پایان‌یافتنی نیست مستغرق‌اند؛ اگرچه ظاهر اعمال و حرکاتشان شبیه دیگران است؛ اما به علت برخوردار از شعور و اراده‌ای فوق شعور و اراده دیگران و برخوردار از حیات انسانی، چیزهایی می‌بینند و می‌شنوند که دیگران از دیدن و شنیدن آن محروم‌اند. عقل و اراده آنها به جاهایی دست می‌یابد که عقل و اراده دیگران به آنجا دست نمی‌یابد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص. ۳۳۸-۳۳۷). به نظر وی این ادعا حقیقتی است که علاوه بر آیات بسیاری از قرآن کریم، عقل هم مؤید آن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص. ۳۴۲).

به نظر علامه ثمره حیات حسنه و طیبه برای جامعه بشری بهره‌مندی همه افراد از مزایا و نعمت‌های دنیا به نحوی معتدل، همراه با روحیه تعاون و همکاری، ایثار و احترام

و عدم تجاوز و تراحم به حقوق دیگران خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص. ۱۴۲). این درحالی است که زندگی دنیوی هرچند با ارزش و بااهمیت هم باشد، علاوه بر زوال‌پذیر بودنش، غالباً همراه با نابسامانی‌ها و درد و رنج‌ها و انحصارطلبی و ظلم و طغیان است.

۴-۲. ذموراتب بودن ارزشمندی و امکان ارزشمندی بیشتر زندگی با باور به وجود خدا و زندگی پس از مرگ

اکنون می‌خواهیم با تأمل در سخنان علامه به بررسی نظرات وی بر اساس جنبه‌های قابل ادراک زندگی انسان‌ها پردازیم. آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ این پرسش را به دو صورت زیر می‌توان مطرح کرد:

۱. آیا زندگی انسان‌ها در جهان، بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ، فی‌الواقع و درحقیقت، ارزش زیستن دارد؟

۲. آیا زندگی انسان‌ها در جهان، بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ، از منظر فاعل و نیز بر اساس جنبه‌های قابل ادراک، ارزش زیستن دارد؟^۱

در پاسخ به سؤال نخست باید گفت که اگر هدف زندگی آدمی هدفی دانسته شود که خدا برای زندگی او تعیین کرده است، زندگی بدون توجه به این هدف، حتی اگر از منظر شخص صاحب زندگی و نیز از منظر دیگران ارزشمند به نظر برسد، به لحاظ واقع، لهو و لعب و فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود؛ زیرا آن زمان که حجاب‌ها کنار رود و حقیقت آن‌گونه که هست عیان شود، آدمی درخواهد یافت که آنچه حقیقت می‌پنداشته، سرابی بیش نبوده است. درواقع ارزش زندگی مسئله‌ای نفس‌الامری است که به دید فاعل در این مورد مربوط نیست؛ بلکه این امکان وجود دارد که بسته به آگاهی-

۱. البته این سؤال که آیا بدون باور به وجود خدا زندگی انسان می‌تواند ارزشمند باشد یا نه، با این سؤال که آیا بدون وجود خدا زندگی انسان ارزشمند می‌تواند باشد یا نه متفاوت است؛ اما از آنجا که در دیدگاهی چون دیدگاه علامه که پاسخ به سؤال اول را منفی می‌داند، پاسخ به سؤال دوم به طریق اولی منفی است، جداگانه به آن نپرداخته‌ایم.

های فاعل، غلط تشخیص داده شود. کیت وارد^۱ در این زمینه می‌گوید: «اگر مجموعه خاصی از باورهای دینی درست باشد، کسانی که آن را نمی‌پذیرند، هر اندازه زندگی‌شان معنادار به نظر برسد، درواقع، معنای زندگی را از دست داده‌اند» (ward, 2000, p. 30). اما برخلاف چنین تصویری، به نظر می‌رسد که زندگی به لحاظ جنبه‌های قابل‌ادراک و ملموس آن -چه در ارتباط مناسبی با خدا باشد و چه نباشد- می‌تواند واجد نوعی ارزش تلقی شود.

ما در تاریخ به افراد زیادی برمی‌خوریم که عمر خود را در راستای تحقق هدف الهی سپری کرده‌اند. پیامبران الهی نمونه‌هایی از این قبیل‌اند که معتقد بودند حیات آنان در مقابل آرمانشان بی‌ارزش است. به همین نحو گفته‌اند که وقتی حسین ابن منصور حلاج را به سوی چوبه دار می‌بردند، به مرگی که به عنوان پاداش به آرمانش می‌دادند، می‌خندید. او برای آنچه می‌پرستید به راحتی و با رضایت خاطر می‌مرد.

اما پاتریس لومومبا هم می‌گفت که من برای فردای بهتر کودکان آفریقایی می‌میرم؛ پس او نیز می‌دانست چرا می‌میرد. آیا نمی‌توان گفت که همین معنا و ارزش زندگی او بود؟

اصولاً ما وقتی می‌بینیم شخصی خود را در زندگی وقف آرمان و هدف و کار خاصی، همچون رفع ظلم و ستم و تلاش برای ایجاد عدالت اجتماعی، کرده است -حتی اگر در ارتباط با خدا نباشد- به آن احترام می‌گذاریم و زندگی او را با ارزش می‌دانیم. از سوی دیگر، این شخص با هدف قرار دادن این امور در زندگی خود، احساس لذت می‌کند و زندگی خود را واجد معنا و ارزش می‌یابد.

اگر نتوان این قبیل کارها را واجد اهدافی خیالی، موهوم و مصداق لهو و کار بیهوده دانست، باید این گونه زندگی‌ها را واجد مرتبه‌ای از معنا و ارزش شمرد. وقتی انسان عاشق عدالت یا عاشق علم است، نمی‌تواند بگوید علم یا عدالت پوچ و بی‌ارزش

۱. Keith Ward

است. در این صورت حتی اگر خدایی وجود نداشته باشد، لازمه‌اش آن نیست که زندگی انسان فاقد معنا و ارزش باشد.

فیلیپ کوئین^۱ معتقد است که زندگی بشر فقط در صورتی معنا دارد که: ۱. اهدافی داشته باشد که فرد صاحب آن زندگی آنها را مهم و قابل دسترسی می‌داند، ۲. شامل افعالی باشد که سمت و سوی آنها معطوف به رسیدن به آن اهداف است و با شوق و رغبت انجام می‌گیرند. از سویی به نظر می‌رسد که حتی اگر نه خدایی وجود داشته باشد و نه جهان پس از مرگی، بسیاری از زندگی‌های بشری این دو شرط لازم برای معناداری را احراز می‌کنند (ال. کوئین، ۱۳۸۶، ص. ۱۸۳-۱۸۴).

اما اگر این‌گونه باشد، باید زندگی افراد جاه‌طلبی چون هیتلر هم معنادار و باارزش باشد. مسلماً از منظر این اشخاص همین‌طور است. بنابراین به نظر می‌رسد که برای ارزشمند بودن زندگی باید معنایی وسیع‌تر از آنچه را که کوئین گفته است، در نظر بگیریم. زندگی آدمی تا جایی شایسته احترام است که اهداف وی لااقل موجب ضرر و زیان و یا اغوای دیگران نگردد. از سوی دیگر، چون اهداف نامطلوب و خودخواهانه سلامت روح و روان آدمی را به مخاطره می‌اندازند، نمی‌توانند به زندگی ارزش بیخشند. پل ادواردز^۲ سعی می‌کند با تفکیک میان معانی انفسی و آفاقی ارزشمند بودن یک زندگی، به این اشکال جواب دهد. ارزشمندی زندگی شخص در معنای انفسی به پاره‌ای از اهداف بااهمیت و در عین حال قابل حصول بستگی دارد؛ اما در معنای آفاقی ارزشمندی زندگی یعنی اینکه شخص به اهدافی دست‌یافتنی دل‌بستگی دارد که در عین حال دارای ارزش مثبت‌اند. وی با تفکیک میان زندگی معنادار بشری و زندگی دارای معنای مثبت بشری، معتقد است که زندگی یک انسان فقط در صورتی معنای مثبت دارد که علاوه بر دو شرط یادشده، شرط سومی هم داشته باشد و آن اینکه این اهداف ارزش مثبت داشته باشند (ال. کوئین، ۱۳۸۶، ص. ۱۸۴-۱۸۵).

۱. Philip L. Quinn

۲. Paul Edwards

به اعتقاد ولف^۱ تبیین‌های مربوط به معنای زندگی نباید به تبیین‌های صرفاً ذهنی یا صرفاً عینی محدود شود. به نظر وی طبیعی‌ترین الگوهای زندگی معنادار، هم به لحاظ ذهنی بسیار ارضاکننده‌اند و هم وقتی از منظرهای بیرونی نسبت به خود فاعل‌ها مورد قضاوت قرار گیرند، قابل ستایش یا ارزشمندند. لذا از منظر ولف، آن نوع زندگی که با آسانی بیشتری معنادار توصیف شده، ظاهراً باید زندگی‌ای باشد که در آن ارتباط مناسبی میان علایق پرشور شخص و سلسله‌ای از امور که شایان علاقه‌اند، وجود دارد؛ یعنی معنا وقتی مطرح می‌شود که کشش ذهنی با جاذبه‌ای عینی هماهنگ شود (Wolf, 1998, p. 633).

کاتینگهام^۲ که معتقد است تنها در سایهٔ دین می‌توان به زندگی آدمی ارزش و معنا بخشید، می‌گوید که انسان نمی‌تواند برای معنادار ساختن و ارزش بخشیدن به زندگی خود از اهداف خودساخته و مقاصد خودخواهانه سخن به میان آورد. انسان نمی‌تواند بدون توجه به ارزش‌های اخلاقی و برکنار از جامعه، با انجام دادن کارهایی که مطلوب او هستند، به زندگی خود معنا و ارزش ببخشد. از این‌رو، استفادهٔ ابزاری از دیگران، بی‌اعتنایی به مشکلات هم‌نوعان و یا ضرر زدن به دیگران و فریب آنان نمی‌توانند فعالیت‌هایی انسانی قلمداد شوند؛ زیرا این‌گونه فعالیت‌ها با آگاهی عقلانی و احساس عاطفی ناسازگارند و آدمی را از منزلت انسانی تنزل می‌دهند (Cottingham, 2004, p. 27).

بنابراین زندگی، لااقل به معنای آفاقی، وقتی می‌تواند ارزشمند باشد که انسان به دنبال هدفی انسانی و اخلاقی در زندگی باشد. بر این اساس می‌توان گفت که زندگی در هر حال می‌تواند ارزش‌هایی داشته باشد و اساساً تلاش‌های انسان‌ها در زندگی نشان از وجود این ارزش‌ها دارد. حتی پوچ‌گرایان نیز که مرگ را نقطهٔ پایان زندگی دانسته و در نتیجه برای آن ارزشی قائل نیستند، به نوعی زندگی را ارزشمند می‌دانند. مثلاً آیا

۱. Susan Wolf

۲. John Cottingham

آلبر کامو وقتی مشغول نوشتن *اسطوره سیسفسوس* بود، یا صادق هدایت وقتی مشغول نوشتن *بوف کور* بود، دوست داشتند قبل از اتمام کتابشان بمیرند؟ ظاهراً تمام کردن کتاب *اسطوره سیسفسوس* یا *بوف کور* برای آنها آن قدر ارزش داشت که زندگی را بر مرگ ترجیح دهند.

از این روست که غالب پوچ گرایان با وجود اینکه زندگی را فی نفسه امری پوچ و عبث می‌دانند، معتقدند که می‌توانیم و باید به آن معنا و ارزش ببخشیم. اعمال خوب فقط از لحاظ تاریخی متوقف شده‌اند، اما آثار و ارزش آنها دارای واقعیتی ابدی است و حفظ می‌شود. بنابراین زندگی حتی زمانی که انسان هیچ‌گونه باور دینی نداشته باشد، می‌تواند معنا دار باشد، اگر انسان به دنبال اهدافی باشد که، با وجود محدود و کوچک بودن، عقلاً قابل دستیابی و ذاتاً شایسته انجام دادن، قانع کننده و رضایت‌بخش باشند.

اکنون اگر چنین است، مراد علامه از اینکه زندگی انسان‌هایی که ارتباط مناسبی با خدا ندارند لهو و لعب و فاقد ارزش است، چیست؟

در پاسخ می‌توان گفت که علامه زندگی استقلالی دنیا را در مقایسه با حیات طیبه و زندگی جاودان آخرت متاعی ناچیز و ناپایدار و در نتیجه بی‌ارزش می‌داند. همچنین بسیاری از آیاتی که در این زمینه در قرآن کریم آمده است، غالباً زندگی دنیا را در مقایسه با حیات حقیقی لهو و لعب و متاع قلیل معرفی می‌کند. در واقع با توجه به اینکه ارزش مفهومی نسبی است، در نظر علامه ارزش حیات دنیا در درجه و مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از ارزش حیات آخرت و در مقایسه با آن هیچ است. برای فهم بهتر این مطلب از یک مثال کمک می‌گیریم:

در ریاضیات می‌آموزیم که تقسیم عدد بر بی‌نهایت (∞ /عدد) مساوی با صفر است. این در حالی است که صورت کسر را اگر مستقلاً و بدون مقایسه با مخرج لحاظ کنیم، رقمی است غیر صفر. اما همین صورت را اگر با مخرج مقایسه کنیم، حاصل تقسیم صفر خواهد شد. مفهوم ارزش نیز همین‌گونه است. حیات دنیا را اگر به تنهایی و بدون مقایسه با آخرت ملاحظه کنیم، واجد مرتبه‌ای از اعتبار و ارزش است؛ اما همین

ارزش، اگر در مقایسه با ارزش آخرت که در درجه بسیار بالاتری قرار دارد ملاحظه شود، ناچیز و اندک و به تعبیر قرآن «متاع قلیل» و زودگذر و ناپایدار است. بدیهی است هر قدر معنایی که انسان برای زندگی خود برمی‌گزیند عالی‌تر و متعالی‌تر باشد، زندگی او ارزشمندتر خواهد بود.

درحقیقت، برهان معروف شرط‌بندی پاسکال نیز، که برمنافع اخروی تأکید می‌کند، تا حدودی می‌تواند مؤید گفتار ما باشد؛ اگرچه بسیاری این برهان را به این دلیل که محاسبات سودگروانه با نجات معنوی چندان سازگاری ندارد، نپسندیده‌اند. به تعبیر ویلیام جیمز «ایمانی که از حسابگری سرچشمه بگیرد، سرشت اصلی خود را ندارد و اگر ما به جای خدا بودیم، احتمالاً از پاداش ندادن به چنین مؤمنانی لذتی بسیار می‌بردیم» (یوسفیان، ۱۳۸۲، ص. ۳۶۷). اما باید خاطر نشان کرد که ارزش حیات موردنظر علامه صرفاً نه به سبب منافع اخروی آن است، بلکه در آن حیات، انسان از همان لحظه حرکت در مسیر وصول به کمال و دستیابی به مقام خلیفه‌اللهی و مظهریت تام اسمای حسنای الهی، مطلوب‌ترین و ارزشمندترین حیات بشری را احساس می‌کند. با توجه به تشکیکی بودن مقام خلافت، انسان هر قدر بیشتر و بهتر زندگی خود را در این جهت قرار دهد، به مقام بالاتری از خلافت دست می‌یابد و در نتیجه از زندگی مطلوب‌تر و ارزشمندتری برخوردار خواهد بود. نیز در زندگی مطلوب علامه، تمام ناملایمات زندگی، از جمله درد و رنج‌ها و مرگ، در همین راستا معنا و مفهوم می‌یابد.

در این حیات، انسان می‌تواند در تمام لحظات زندگی، حتی در بدترین و تاریک‌ترین لحظه‌های زندگی که آکنده از رنج و اندوه است، وجود خدا را احساس کند و در این صورت زندگی انسان همراه با بالاترین و حقیقی‌ترین آرامش و آسایش، نشاط و امیدواری، سرزندگی و پویایی، رضایت‌دایم و عزت نفس و به تبع آن، رهایی از دلهره، اضطراب، یأس و ناامیدی، از خودبیگانگی و پوچی خواهد بود و می‌توان در اوج توکل و اعتماد و اطمینان قلبی زندگی کرد. این مطلوب‌ترین و ارزشمندترین زندگی‌ای است که انسان می‌تواند در همین حیات دنیوی و از همان لحظه‌ای که زندگی

خود را در مسیر وصول به کمال قرار می‌دهد به آن دست یابد. جان کاتینگهام در همین زمینه می‌گوید منافی که ما بر آن تأکید می‌کنیم، منافع اخروی نیست؛ بلکه اموری همچون آرامش روحی، رهایی از دل‌بستگی‌های دروغین و آگاهی عمیق‌تر از راز حیات است که عمیقاً با ارزش حیات معنوی کنونی افراد پیوند خورده است (موسوی، ۱۳۸۲، ص. ۲۶۳). از سوی دیگر، از آنجایی که انسان فطرتاً طالب سعادت و کمال بی‌انتهاست، تنها چیزی که می‌تواند او را ارضا کند امید به نیل به چنین کمالی است.

به اعتقاد علامه مادامی که نقطه شروع اعمال آدمی انگیزه مادی همچون مال و جمال باشد، اگرچه انسان را به انجام اعمال نیک و صالحی که ذاتاً صلاحیت‌قرارگرفتن در مسیر آخرت را هم دارند سوق دهد، موجب جلب ثواب و ارتفاع درجات معنوی نمی‌شود و تنها به نتایج محدودی که از آن کار در نظر بوده و مربوط به حیات دنیوی است، می‌رسد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص. ۱۷۵-۱۷۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص. ۴۰).

لویس هاپ واکر^۱ نیز در این مورد می‌گوید که دنیای شخص خدا باور برای ما بسیار بهتر و رضایت‌بخش‌تر از دنیایی است که خدا در آن وجود نداشته باشد. به باور وی، برتری جهان‌بینی الهی بر جهان‌بینی سکولار تا حدی است که به نفع ماست که چنان زندگی کنیم که گویی جهان‌بینی الهی صادق است. پس ما باید چنان زندگی کنیم که اجازه دهیم فضایل خدا باوری، الهام‌بخش زندگی و فرهنگ ما باشد. درحقیقت، دین هدفی برای زندگی به ما می‌بخشد و مبنایی برای اخلاق به دست ما می‌دهد که به قدری ارزشمند است که نباید با بی‌اعتنایی آن را از دست بدهیم (Walker, 1999, pp. 540-541).

۳. نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه بیان شد می‌توان به این نتیجه دست یافت که نظریه‌های طبیعت‌گرا بر

۱. Lois Hope Walker

این باورند که قابلیت‌ها و امکانات ارزشمندی در این جهان وجود دارد که می‌توان با جعل آنها برای کل زندگی و یا تک‌تک آنات و لحظه‌های آن به زندگی خود معنا و ارزش بخشید. البته این نظریه‌ها غالباً انکار نمی‌کنند که وجود خداوند یا جاودانگی می‌تواند به زندگی آدمی معنای دیگری بدهد. در عین حال نظریه فراطبیعت‌باور و خدامحور علامه طباطبایی بر این است که بدون وجود ارتباط درست و مناسب با خداوند و نیز حیات پس از مرگ و به مدد قابلیت‌ها و امکانات ارزشمند در این جهان، نمی‌توان به معنا و ارزش زندگی دست یافت.

به نظر می‌رسد که می‌توان با جمع میان دیدگاه طبیعت‌باوران و دیدگاه خدامحور علامه، نشان داد که اختلاف علامه و طبیعت‌باوران نه یک اختلاف اساسی، بلکه اختلافی در مراتب معناداری است. آنچه علامه در جستجوی آن است، معنا و ارزش حداکثری زندگی، یعنی بار یافتن به کمال مطلق و لقای الهی است که جز با ارتباط درست و مناسبی با خداوند محقق نخواهد شد. در حالی که طبیعت‌باوران به دنبال معنای حداقلی در زندگی‌اند؛ و این خود شاید ناشی از اختلافی از این حیث است که آنان باور به خدا را ناممکن می‌دانند؛ در صورتی که علامه چنین باوری را کاملاً ممکن می‌شمرد. لذا با توجه به تمایز سطح معرفتی، سنخ روانی و نوع تعلیم و تربیت و نیز سن و سال افراد و سوی دیگر تفاوت سطح و اندازه ارزش‌های مادی دنیوی و نیز تفاوت نوع نیازها و مطالبات افراد با یکدیگر، هر فردی بر حسب نوع نیاز و مطالبه خود، و خصوصاً بنا به باورهایی که دارد، ارزش یا ارزش‌هایی در زندگی خواهد یافت. بنابراین با توجه به اینکه ارزش مفهومی مشکک و ذومراتب است، می‌توان گفت که هر یک از نظریه‌های طبیعت‌باور و فراطبیعت‌باور علامه ناظر به ضرورت یا کفایت مرتبه خاصی از معنای زندگی‌اند. بر این اساس می‌توان گفت که نظریه فراطبیعت‌باور علامه، در حقیقت، کفایت دیدگاه طبیعت‌باوران را برای معنای زندگی‌ای که با وجود خداوند و جاودانگی آدمی به دست می‌آید رد می‌کند؛ به این معنا که وجود خداوند و حیات پس از مرگ، برای انسان‌هایی که در جهت دستیابی به سطح بالایی از معنای زندگی تلاش می‌کنند، لازم و

ضروری است؛ ولی کفایت آن برای معنای زندگی در سطح و اندازه‌ای پایین‌تر را انکار نمی‌کند و تنها در مقایسه با زندگی جاودان آخرت است که علامه زندگی دنیوی مستقل از خداوند را لهُو و لعب، پوچ و بی‌ارزش می‌داند.



منابع

قرآن کریم.

- استیس، والتر ترنس. (۱۳۸۲). در بی معنایی معنا هست، ترجمه اعظم پویا. نقد و نظر. سال هشتم (شماره ۲۹-۳۰، بهار و تابستان): ۱۰۸-۱۲۳.
- ال. کوئین، فیلیپ. (۱۳۸۶). مسیحیت و معنای زندگی، ترجمه اعظم پویا. معنای زندگی. قم: ادیان، ۱۷۱-۲۰۵.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۹. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فری، لوک. (۱۳۸۶). انسان و خدا یا معنای زندگی. ترجمه عرفان ثابتی. تهران: ققنوس.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، ج ۱۱. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- نیلسن، کی. (۱۳۹۰). فلسفه زبانی و «معنای زندگی»، ترجمه محمد آزاده. فلسفه و معنای زندگی. تهران: نگاه معاصر، ۷۹-۱۰۳.
- یوسفیان، حسن. (۱۳۸۲). برهان شرط بندی. نقد و نظر. سال هشتم (شماره ۲۹-۳۰، بهار و تابستان): ۳۵۸-۳۷۱.
- Camus, Albert. (1955). *The Myth of Sisyphus and Other Essays*. New York: Alfred A. Knopf, Translated from the French by Justin O'Brien.
- Cottingham, John. (2004). *On the meaning of life*. Presbyterian Publishing Corp.
- Metz, Thaddeus. (2007). *The meaning of Life*. in: Edward Zalta (ed.), *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- ----- (2005). Introduction. *Philosophical Papers*, Vol. 34, no. 3.



- Nagel, Thomas. (1971). The absurd. *The Journal of Philosophy*, 68, no. 20: 716-727.
- Russell, Bertrand. (1967). *Autobiography*, vol. 1. Boston: Little, Brown and Co.
- Schopenhauer, Arthur. (1957). The world as will and idea, Vol. 1. Library of Alexandria.
- Taylor, Richard. (2010). The meaning of life. In: *Life, Death, and Meaning*, ed. David Benatar (Lanham, MD, 2010): 21-30.
- Walker, Lois Hope. (1999). Religion Gives Meaning to Life. In: Pojman, Louis P., *Philosophy: the Quest for Truth*, United States of America, Wadsworth Publishing Company, and an International Thomson Publishing Company: 537-541.
- Ward, Keith. (2000). Religion and the question of meaning. In: *The meaning of life in the world religions*. New York: Oneworld Publications: 11-30.
- Wolf, Susan. (1998). Meaning of Life. In: Craig Edward (ed.), *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. (London and New York: Routledge, 1998) Vol. 5: 630-633.
- Young, Julian. (2014). *The Death of God and the meaning of Life*. Routledge.